

لنین

از پس 83 سال

آبتین سرمدی

83 سال از درگذشت "ولادیمیر اولیانف ایلیچ لنین" (1924-1-21) رهبر نخستین دولت سوسیالیستی جهان گذشت. لنین در 22 - 4 - 1870 در شهر کوچک "سین بیرسک" در حوالی مسکو و در یک خانواده با فرهنگ بدنیا آمد. پدرش بازرگان دبیرستان و مادرش زنی تحصیل کرده و آلمانی تبار از یک خانواده پزشکی بود. لنین در سال 1887 برای تحصیل در رشته حقوق وارد دانشگاه "گازان" شد و چند ماه بعد بعزت فعالیت های انقلابی از دانشگاه اخراج شد. در سال 1891 موفق شد با ارائه رساله خود به دانشگاه سن پترزبورگ از این دانشگاه فارغ التحصیل شود.

در سال 1887 برادر بزرگ "الکساندر اولیانف" به اتهام شرکت در ترور تزار وقت روسیه "الکساندر سوم" دستگیر و اعدام شد. اعدام او ضربه سختی به خانواده اولیانف وارد ساخت. لنین جوان از تلخ ترین تجربه، درست ترین نتیجه را گرفت و گفت: "ما برای سرنگونی تزار از این راه نخواهیم رفت."

لنین زمانی وارد عرصه مبارزه سیاسی شد که شکست انقلاب های 1848-49 اروپا و بعد از آن شکست کمون پاریس در سال 1871 نه فقط در روسیه نیمه اروپائی، بلکه در اروپای غربی نیز موجب یاس و ناامیدی در میان انقلابیون شده بود. لذا زمینه برای هرگونه اقدامات شتابزده، کور و بی ثمر، خصوصا در روسیه را فراهم بود. هنوز تا انقلاب 1905 و حضور متشکل و گسترده پرولتاریای نوظهور در جامعه روسیه و بعد از آن، به ثمر رساندن انقلاب اکتبر راه درازی در پیش بود. رهبری جنبش انقلابی در روسیه در سالهای 1870 تا 1890 در دست سوسیالیست های تخیلی، یعنی "ناردونیک" ها بود. ناردونیک ها قانونمندی رشد مناسبات سرمایه داری در روسیه را رد می کردند و لذا نه پرولتاریا، بلکه دهقانان را نیروی عمده انقلاب و کمون های روسیه را نطقه سوسیالیسم می پنداشتند و از آن نتیجه می گرفتند که روسیه می تواند بدون وارد شدن به مرحله سرمایه داری به سوسیالیسم دست یابد.

این سوسیالیسم محکوم به شکست بود، زیرا محصول آرزو و خیال بود، حال آنکه مارکس ناگزیری تبدیل جامعه سرمایه داری را به سوسیالیسم از قانون اقتصادی حرکت جامعه معاصر نتیجه گرفته بود. لنین در سال 1892 در پترزبورگ یکی از صنعتی ترین شهرهای روسیه مستقر شد. او ضمن ارتباط گسترده با کارگران، به خودآموزی و سپس آموزش مارکسیسم به کارگران مشغول شد. در سال 1895 به یاری "پلخانف" اتحاد مبارزه در راه آزادی طبقه کارگر را پی ریزی کرد و محفل های کارگری پترزبورگ در آن دوران را متحد ساخت. لنین در سال 1897 دستگیر و به سه سال زندان و سپس تبعید به سیبری محکوم شد. از آن پس زندگی لنین در تبعید گاه ها و سپس مهاجرت آغاز شد.

جنگ بین روسیه و ژاپن در سال 1905 بزرگترین ضربه را به رژیم تزاریسم روسیه وارد ساخت. این آغاز نخستین انقلاب کارگری روسیه و نخستین تلاش برای بدست گرفتن قدرت از سوی کارگران بود، که مقدر شده بود 12 سال بعد به ثمر برسد. انقلاب شکست خورد و لنین نتیجه حاصله از آن را اینگونه جمع بندی کرد: "تزاریسم پیروز شده است. همه احزاب انقلابی و اپوزیسیون در هم کوبیده شده اند. دلمردگی، ضعف روحی، تفرقه و انشعاب، همراه با تشنیت افکار و هرزگی جایگزین سیاست و مبارزه گردیده است. کشش به سوی ایدئالیسم فلسفی شدت گرفته است. عرفان بعنوان پوشش روحیات ضد انقلابی به کار می رود. ولی در عین حال، همین شکست عظیم به احزاب انقلابی و طبقه انقلابی درسی واقعی و به غایت

سودمند، درس دیالکتیک تاریخ، درس درک مبارزه سیاسی و توانائی و هنر مبارزه را می آموزد."

لنین پس از پیروزی انقلاب 1917 نوشت: "بدون تجربه انقلاب 1905 پیروزی انقلاب 1917 غیر ممکن بود."

سالهای 1910 تا 1914 نه تنها سالهای تدارک انقلاب، بلکه سالهای تدارک جنگ های امپریالیستی برای تقسیم مجدد جهان بین خود نیز بود. سرانجام در سال 1914 جنگی که انگلس 25 سال قبل آن را پیش بینی کرده بود به وقوع پیوست و 4 سال بعد با فروپاشی نظام پوسیده تزاریسیم در روسیه و اوج گیری انقلاب در این کشور و سپس بدست گرفتن قدرت از سوی بلشویک ها به رهبری لنین پایان پذیرفت.

آغاز حکومت بلشویک ها، سرآغاز جنگ داخلی و سپس مداخله 24 کشور امپریالیستی علیه این انقلاب شد. در چنین شرایطی دفاع از حکومت شوراهای و دفاع از نخستین حکومت کارگری جهان به شعاری بین المللی تبدیل شد. کمونیست های ایران نخستین کمونیست هائی بودند که به این ندا پاسخ گفتند. تنها در عشق آباد 1500 انقلابی ایرانی بین سالهای 1918 تا 1920 دوش به دوش ارتش سرخ در آسیای میانه علیه اشغالگران انگلیسی و گارد سفید روسیه مبارزه کردند و بدینگونه وظیفه انترناسیونالیستی خود را انجام دادند. اگر بلشویک های روسیه موفق شدند در آن سالهای دشوار جنگ، قحطی و سپس مداخله 24 کشور امپریالیستی و جنگ داخلی و دهها نابسامانی دیگر کشتی انقلاب را به ساحل امن برسانند آن را باید محصول شرایط بین المللی خاصی دانست که بدون درک ویژه گی های آن از طرف رهبری انقلاب امری غیر ممکن بود.

انگلس همواره تاکید می کرد که ماتریالیسم با هرکشف دوران سازی، حتی اگر این کشف در رشته علوم طبیعی باشد، ناگزیر باید تغییر شکل دهد. به همین دلیل انگلس کتاب دیالکتیک طبیعی و آنتی دورینگ را که بررسی ژرف در طبیعت و جامعه است بر اساس آخرین داده ها و دستاوردهای علوم معاصر خود نوشت و آن را نیز امری پایان یافته تلقی نکرد. لنین بعنوان شاگرد برجسته مارکس و انگلس و نه فقط بعنوان تعمیم دهنده آموزش آنها، بلکه بعنوان تکامل دهنده آن به این آموزش چه در عرصه فلسفی و چه در اقتصاد و سیاست وفادار ماند. تغییرات سریع و بموقع، پرنرمش و ابتکار عمل های شگفت انگیز او، از جمله تغییر تاکتیک از کمونیسم جنگی - سیاست حاکم در دوران جنگ داخلی - به اقتصاد جدید "نپ" - سیاست بعد از جنگ داخلی - را باید وفاداری لنین نسبت به این نکته بسیار مهم تلقی کرد. به این آموزش و این نگرش به مسائل در دوران استالین به دلالتی که هنوز از نظر علمی دقیقاً تشریح نشده اند، یا کم بهاء داده شد و یا به طریقی مکانیکی به کار برده شدند. لذا در مراحل و دوران های بعدی، بویژه در دوران رهبری "برژنف" در دهه های 60 و 70 زمانی که انقلاب علمی و فنی دنیای سرمایه داری را دچار تغییرات اساسی کرده بود، بکلی نادیده گرفته شده و فراموش شدند و فقط به اجرای برنامه های حدوداً خشک، بی نرمش و نسبتاً بی ثمر خلاصه شدند.

یکی از رموز فروپاشی "سوسیالیسم واقعا موجود" را باید در همین بی اعتنائی ها نسبت به جهش های بزرگ علمی جهان از پایان دوران لنین و حتی استالین به بعد جستجو کرد. رهبران پس از لنین و استالین نه تنها بحران های ناشی از سوسیالیسم مکانیکی و فاقد خلاقیت را در نطفه ندیدند - حتی در مراحل بروز کامل آن - ، بلکه جوانه های نوظهور در سرمایه داری دهه های 70 به بعد را نیز امری تصادفی تلقی کردند. لنین همواره می گفت که "ما تئوری مارکس را ابداً یک مسئله پایان یافته تلقی نمی کنیم. لذا براین عقیده ایم که مارکسیسم تنها سنگ زیربنای آن دانشی را گذاشته که سوسیالیست ها اگر نخواهند از زندگی عقب بمانند باید آن را از هر طرف تکامل بخشیده و به پیش ببرند."

اکنون در دوران ما از طرف محافل راست آگاهانه و هدفمند و از طرف چپ به علت یاس، سردرگمی هر گونه تلاشی برای محو فرهنگ مارکسیستی در عرصه های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی صورت می گیرد. لنین در مقابل مارکس گذاشته و قربانی می شود و مارکس بعنوان فیلسوفی بی آزار به موزه تاریخ سپرده می شود و انگلس این متفکر اصیل و دقیق بعنوان فردی که گوئی هرگز وجود نداشته است رفته رفته از خاطره ها محو می شود. مارکس در نقد برنامه "گوتا" که شاید بعد از کاپیتال و مانیفست یکی از مهم ترین آثار او باشد، با زبانی بسیار فشرده، دقیق، تلخ، گزنده و درعین حال جذاب می نویسد: "میان جامعه سرمایه داری و جامعه کمونیستی دوران دگرگونی انقلابی یکی به دیگری قرار دارد. در انطباق با این گذار، یک دوران گذار سیاسی نیز وجود خواهد داشت که در آن ماهیت دولت، چیزی جز دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا نمی تواند باشد."

او در نامه ای به "فرانس مرینگ" یکی از سوسیالیست های آلمان همین اندیشه را به شکل دیگری مطرح می کند و می نویسد: "و اما در باره خود باید بگویم که نه کشف وجود طبقات در جامعه امروزی از خدمات من است و نه کشف مبارزه آنها. کار تازه ای که من انجام داده ام اثبات نکات زیر است:

- 1- وجود طبقات فقط به مراحل تاریخی معینی از رشد تولید مربوط است.
- 2- مبارزه طبقاتی ناگزیر به دیکتاتوری پرولتاریا می انجامد.
- 3- این دیکتاتوری فقط دوران گذاری است به سوی جامعه بدون طبقات

اگر بخواهیم از نقطه نظر مارکس آغاز کنیم باید بگوئیم که کتاب "دولت و انقلاب" لنین با توجه دورانی که حوادث در آن بوقوع پیوست، چیزی جز بسط و تعمیم و تکامل و جامعیت بخشیدن به این اندیشه مارکس و انگلس نیست. سرمایه داری بوسیله انقلاب علمی و فنی تغییرات اساسی و حتی کیفی در طبقات و آرایش آنها بوجود آورد، اما آنها را محو نکرده است. در اثر این ویژگی ها می توان تغییراتی در قسمت اول این شعار یعنی "دیکتاتوری" یا فرمانروایی پرولتاریا بر طبقه سرمایه دار انجام داد. اما در نظر نگرفتن وجود طبقات و محو مبارزه طبقاتی و شعار "نفی فرمانروایی طبقه فاقد وسائل تولید، بر طبقه داری وسائل تولید" در مرحله اول چیزی جز سردرگمی سیاسی و در مرحله دوم چیزی جز پذیرش حاکمیت ابدی طبقه داری وسائل تولید نیست. رها کردن کار، یعنی سپردن آنها به مسیر تکامل نه با قانونمندی جامعه همخوان است و نه برارنده احزاب و سازمان های دارنده آرمان خواه است. لنین بعنوان متفکر به این مسئله واقف بود و در مقاله خود تحت عنوان "اقتصاد و سیاست در عصر دیکتاتوری پرولتاریا" می نویسد: "نفرت از مبارزه طبقاتی، آرزوی پیش بردن کارها بدون توسل به این مبارزه و تمایل به حک و اصلاح و صاف کردن گوشه های تیز از صفات ذاتی دمکرات های خرده بورژواست. بدین سبب چنین دمکرات هائی یا از هرگونه اعتراف به لزوم یک دوران ناب تاریخی انتقال جامعه از سرمایه داری به کمونیست امتناع می ورزند و یا وظیفه خود می شمارند نقشه هائی برای آشتی دادن هر دو نیروی مبارز بجای رهبری یکی از این نیروها اختراع نمایند."

به همین دلیل بازخوانی آثار او در دوران ما دست کم تا زمانی که هنوز مبارزه طبقاتی ادامه دارد و طبقات محو نشده اند از اعتبار کافی برخوردار است و ارزش کم نظیر خود را بعنوان آثار فیلسوفی متفکر و ژرف بین و سیاستمداری تیزهوش که هنوز بعد از گذشت یک قرن از بسیاری از متفکران معاصر چندین سر و گردن بالا تراست حفظ کرده است. برناردشاو طنز نویس برجسته انگلیسی که همیشه شخصیت های سیاسی را ریشخند می کرد ضمن تقدیم یکی از کتاب های خود به لنین، پشت آن نوشت: "تقدیم به یگانه زمامدار اروپائی که دارای قریحه، خصال و دانشی متناسب با مقام خویش است!"

در موزه لنین در مسکو، در میان شعرهای زیادی که شاعران سرشناس در توصیف لنین سروده اند، شعری ساده، از شاعری گمنام روی پرده قلمکاری که حاشیه های متین دارد به چشم می خورد. این رباعی چنین است:

آثار لنین زنده بود، گرچه بمرد
در عرصه دهر، گوی نکوئی بُرد
هرکس، به روزگار نامی بنهاد
او را نتوان نزد خرد مُرده شمرد.

(در تنظیم این یادنامه، از کتاب "بیماری کودکی چپ روی در کمونیسم" ترجمه زنده یاد پورهرمزبان، مقالات مجله وزین دنیا در دهه های 1340، کتاب "لودویک فویرباخ و پایان فلسفه کلاسیک آلمانی" انگلس و همچنین دایرة المعارف بریتانیا استفاده شد.)

راه توده 120 22.01.2007